

آفتاب و سایہ

علی علیپور فطرتی



پایان گرما

آغاز سرما

از شاخه جدا

برگ‌ها

با باد در رقص

در آسمان

زمین آماده برای یک خواب

ماه و ستاره

بر پشت ابرها

رنگین کمان تمام فصل‌ها

پاییز سرخ

پاییز

۹۵/۶/۱۶

به درختی

که به رود افتاد

و به سنگی

که رود، صیقل داد

و گل سرخی

که از عشق گفت

و به آبشار

که از سوی خدا آمد

زندگی خاطره است

گاه خنده

گاه گریه

هر روی

زندگی خاطره است

۹۵/۷/۶

دگر باران

نمی‌بارد به شهر ما

همه ناوداون‌ها خشک‌اند

درخت توت

نمی‌نوشد شراب قطره‌ی باران

و خرمالو

تشنه‌ی تشنه

باران، سراب بوته‌های گل

و شهر ما

غبارآلود

از خاک

و آدم‌ها

حسرت باران به دل دارند

۹۵/۷/۱۳

چه کسی

شاد نبود؟

و کدامین کودک، غم داشت؟

چه کسی

شادی را با غم شست؟

با سایه

شعر نوشت

چه کسی

زندگی را بی خورشید کشید؟

و شادی را بر خاک سپرد؟

چه کسی ... ؟

۹۵/۷/۲۴

هر کسی ماند
باید بنویسد
آسمان آبی نیست
گل‌ها پَر پَر
کشاکش مرگ و آدمی است

...

اگر کرونا بماند
فراموشی آبی
فراموشی سرخی
خورشید نمی‌تابد
ماه و ستاره در خواب

و

زمین می‌میرد

۹۹/۱/۲۰

اگر تمام روز

خواب باشی

و نگاه

از روز برداری

آسمان، خورشید، باد را

دلتنگ می‌شوی

تو

زمان را از دست دادی

خودِ خودِ زندگی را

روزی بدون عشق ماندی

دوست من

بیدار باش

خواب جز دلتنگی

و

در پایان روز

ره آوردی

جز پوچی

ندارد

۹۹/۱/۲۴

این روزها

سقوط کردیم

در دروغ

اشک از چشم می‌ریزد

نه از درد

نه از رنج

از دروغ

شهر در سایه فرورفته

نمایشی

پُر از دروغ

تار گرفته

خانه

و

ما اسیر شکار عنکبوت

خورشید

از پشت دروغ

نمی‌تابد

تاریک شد شهر

از دروغ

۹۹/۱/۲۶